

احمدِ فیلسوف

نمایشنامه‌های کوتاه فلسفی برای  
جوانان، پیران و همهٔ دیگر بیکاران

# احمدِ فیلسوف

نمایشنامه‌های کوتاه فلسفی برای  
جوانان، پیران و همهٔ دیگر بیکاران

آلن بدیو

ترجمهٔ

فرحناز عطاریان



نشرکردن

## یادداشت ناشر

میان «خواندن» و «لذت» پیوندی ناگسستنی برقرار است، پیوندی که حافظ آن را در قاب «فراغتی و کتابی و گوشه چمنی» استادانه به تصویر کشیده است. این تصویر در جهان معاصر هم معنای کهن خود را حفظ کرده است، هنوز هم انسانی که کتابی در دست دارد و لمیده در سکوت مسحور تردستی‌های متن پیش رویش شده، «تمثل» لذت است. کتاب‌ها، بسته به زبان مادری‌شان، در هم‌صحبتی با انسان‌ها لذت‌هایی متفاوت می‌بخشند؛ برخی دیرپاب‌تر و برخی دردسترس‌تر، برخی پنهان‌تر و برخی آشکارتر. اما در این میان کتاب‌هایی هم هستند که به زبانی جهانی نوشته شده‌اند؛ کودک و بزرگسال، زن و مرد، فرهیخته و عامی همه در زمره هم‌صحبتان این آثارند، آثاری که توان «دموکراتیک کردن» فرایند خواندن را دارند. این آثار عموماً از موضوعاتی جهانی با دست‌ورزبانی جهان‌شمول سخن می‌گویند. نشر کردن می‌کوشد در قالب مجموعه «همه‌سالان» برخی از این کتاب‌ها را منتشر کند، کتاب‌هایی که همه کسانی که توان خواندن دارند، فارغ از سن و جنس و دانش و موقعیت، از جمله مخاطبان آن‌اند. امید که این آثار «لذت خواندن» و به ویژه «لذت با هم خواندن» را برانگیزند.

## فهرست

۱	مقدمه آلن بدیو بر ترجمه انگلیسی
۵	هیچ
۱۱	رخداد
۱۷	زبان
۲۵	مکان
۳۱	علت و معلول
۳۵	سیاست
۴۳	کثرت
۴۹	تصادف
۵۷	شعر
۶۱	سوژه (۱)
۶۹	بزرگ و کوچک
۷۵	بینهایت
۷۹	زمان
۸۳	حقیقت (۱)



۸۹	-----	ملیت
۹۵	-----	مرگ
۹۹	-----	سوژه (۲)
۱۰۵	-----	اخلاقیات
۱۱۳	-----	جامعه
۱۲۳	-----	خدا
۱۲۹	-----	حقیقت (۲)
۱۳۷	-----	فلسفه
۱۴۵	-----	تصمیم
۱۵۳	-----	همان و دیگری
۱۶۱	-----	خانواده
۱۶۷	-----	وحشت
۱۷۷	-----	هدفمندی
۱۸۵	-----	ریاضیات
۱۹۵	-----	طبیعت
۲۰۱	-----	ایده
۲۰۷	-----	پوچی
۲۱۳	-----	تکرار
۲۲۱	-----	منشأ
۲۲۷	-----	تضاد
۲۳۵	-----	پی‌نوشت‌ها

## مقدمهٔ آلن بدیو بر ترجمهٔ انگلیسی

احمد را تابستان ۱۹۸۴ خلق کردم، الجزایری تباری که زمانی طولانی در فرانسه زندگی کرده است. بسیاری از فرانسویان من را از کوره به در برده بودند، آنانی که به کارگران خارجی و خانواده‌های آنان بی‌رحمانه، بدون فکر و بی هیچ لاپوشانی حمله‌هایی نژادپرستانه می‌کردند. جوانان زیادی توسط تک‌تیراندازانی که پشت پنجره در کمین می‌نشستند هدف گرفته شدند، آن هم به بهانهٔ «تولید سر و صدا و مزاحمت»! پر واضح است که برای این بچه‌شکارچی‌ها زندگی یک عرب ارزش چندانی نداشت. همچنین از موضع‌گیری دولت و همین‌طور تقریباً همهٔ احزاب سیاسی سخت خشمگین بودم. نه، لپن شرور تنها نبود. خود نخست وزیر، فرانسوا میتران سوسیالیست، دربارهٔ مهاجرت گفته بود: «لپن دغدغه‌هایی مشروع را پیش کشیده است». قوانینی سخت‌گیرانه آماده می‌شد تا زندگی را بر کارگرانی که سخت‌ترین کار و کمترین درآمد را داشتند و در مناطقی نابرخوردار در حاشیهٔ شهرها ساکن بودند حتی مشکل‌تر کند.

گاه برای نشان دادن طغیان، خنده روشی مناسب است. بسیار ناگهانی فکری به ذهنم خطور کرد که شخصیت‌ها و حوادث نمایش‌نامه‌ای بسیار

مشهور از مولیر (نیرنگ‌های اسکاپن) را به حاشیه شهری بزرگ و معاصر منتقل کنم. این سنتی سترگ در تئاتر کمدی است که قهرمان عموماً نماینده پایین‌ترین قشر جامعه باشد. کمدی، با اتخاذ منظر خشن، طعنه‌آمیز و انتقادیِ مردمان سرکوب‌شده و فقیر، جهان ثروتمندان و قدرتمندان را به نمایش می‌گذارد. قهرمان نمایشنامه‌های لاتین پلوتس همیشه برده و قهرمان کمدی‌های مولیر پیشخدمت است. قهرمان من احمد است، کارگری مهاجر و مشغول به کار در طرح‌های خانه‌سازی.

در عرض چند هفته، نخستین کمدی من به نام احمد زیرک نوشته شد. کارگردان شهیر، آنتونی ویتز، خوانشی حیرت‌انگیز از آن در سال ۱۹۸۷ در تئاتر ملی شایو در پاریس داشت. کارگردان جوان تئاتر ریمز، کریستین شیارتی، در جشنواره آوبینون به شکلی باشکوه آن را در سال ۱۹۹۴ بر صحنه برد. با انرژی فراوان کار هنرپیشگان ریمز را دنبال کردم و بحث‌هایی طولانی و جالب توجه با کریستین شیارتی داشتم. ما تصمیم به همکاری مشترک گرفتیم. به این ترتیب بود که در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ برای گروه شیارتی که اکنون خود به طور مستقیم و فعالانه درگیرش شده بودم، سه [مجموعه] نمایشنامه دیگر نوشتم که در آنها احمد شخصیت اصلی بود: احمد فیلسوف، احمد عصبانی می‌شود و کدوتنبل‌ها، یاد این دوره سراسر تئاتری مانند خاطره‌ای مسحورکننده با من باقی مانده است.

احمد فیلسوف بر اساس ایده شیارتی به ذهنم رسید: درس‌های فلسفی کوتاه برای بچه‌ها در قالب نمایشنامه. نتیجه نهایی، که ترجمه انگلیسی‌اش را در دست دارید، از ۳۴ طرح تشکیل شده است که هر کدام نام یکی از مفاهیم کلاسیک فلسفه را بر پیشانی خود دارد؛ مفاهیمی چون تضاد، هیچ، تضاد، خدا، رخداد، زبان، تکرار، مرگ، دیالکتیک، سوژه، بزرگ و کوچک، اخلاق، زمان، طبیعت و غیره. گاه شکل بیان صرفاً تک‌گویی احمد است، که بر اساس یکی از ماجراهایش کلاس درس می‌سازد. گاه نیز گفت‌وگو بین

مقدمه آلن بدیو بر ترجمه انگلیسی

احمد و شخصیتی دیگر را می‌بینیم که احمد به او درس می‌دهد. معمولاً این شخصیت‌های دیگر از احمد زیرک گرفته شده‌اند: نژادپرستی احمق به نام سیبیلو، نماینده مجلسی بورژوا به نام مادام افاده، روشنفکری لافزن و متظاهر به نام ریواس، دختر جوان ولگردی در طرح‌های خانه‌سازی به نام کامیل و دختر جوان سیاه‌پوستی به نام فندا. دو شخصیت دیگر برای نخستین بار در احمد فیلسوف ظاهر شده‌اند: پیرزنی عرب به نام فاطیما که مادر احمد است، و اهریمن شهرها خبرچینی کهنه‌کار و یک فرانسوی متعفن. تنها سه نمایشنامه شامل سه شخصیت است: احمد و دو بدل او (بدل‌های احمد در احمد عصبانی می‌شود و کدوتنبیل‌ها هم آمده‌اند). تنها در یک نمایشنامه تقریباً همه شخصیت‌ها حضور دارند: احمد، سیبیلو، مادام افاده، ریواس و فندا. در این نمایشنامه این پرسش دشوار مطرح می‌شود که «فلسفه چیست؟».

کار شیارتی و هنرپیشه‌های کمپانی ریمز به‌خوبی سرزندگی تئاتری مردمی را به این مجموعه هدیه کرد؛ تئاتری سیار، تئاتری برای همه. در چندین شهر فرانسه اجراهایی برای کودکان انجام شد که موفقیتی قابل توجه داشت: کودکان مداخله می‌کردند، پرسش می‌پرسیدند و استادانه بداهه‌های احمد را تشریح می‌کردند. دیدیر گالاش، هنرپیشه‌ای خیره‌کننده، پشت ماسکی قرار گرفت که اِرهارد استیفل طراحی‌اش کرده بود. همه تماشاچیان همواره استقبالی گرم از احمد فیلسوف کرده‌اند.

از آن پس، علاوه بر این، گروه‌های نمایش زیادی از ۳۴ نمایشنامه احمد فیلسوف انتخاب‌هایی کرده و آن را اجرا کرده‌اند. به‌تازگی، دوباره گریگوری انگلد کارگردان بر اساس نمایشی شگفت‌انگیز و متفاوت با نسخه اصلی، توری در فرانسه بر پا کرد.

موضوع این نمایشنامه‌ها به‌واقع قدرت تفکری است که در آدمیان آرمیده و مواجهه آنان است با موضوعات فلسفی. همچنین توانایی آدمیان



در اختراع زبانی که نه تنها شرایط زندگی‌شان را وصف می‌کند، بلکه اجازه کسب تجربه و تفکر دربارهٔ محتوای تجربیاتشان را نیز می‌دهد، آن هم به شکلی هم‌زمان بسیار محسوس و انتزاعی، به شکلی جهان‌شمول. و البته در این درس‌های فلسفی، قدرتمندان، سستی زبان آنان و افاده‌هایی توخالی که حاصل بودن در موضع قدرت است به ریشخند گرفته می‌شود؛ ریشخند نیشداری که به گنده‌گویی‌های ایدئولوژیک تعداد زیادی از روشنفکران، که برای حفظ نظم موجود متحد شده‌اند، ضربه می‌زند.

واقعاً از اینکه همهٔ نمایشنامه‌ها به لطف نوآوری شگفت‌آور جو لیتواک به انگلیسی ترجمه شده است لذت می‌برم. این کاری آسان نبوده چرا که در احمد فیلسوف سبک عامه‌پسند معاصر با زبان تخصصی فلسفی، به شکلی که هم بامزه و هم گیج‌کننده باشد، ترکیب شده است. این امر به شکلی فراینده ناشی از خصلت پر اصطلاح زبان فرانسوی است، جایی در میانهٔ اصطلاحات تئاتر کلاسیک و خشونت‌های زبان رایج امروز. آنچه جو لیتواک، جمله به جمله، مجبور به انجامش بوده منجر به ساخت هم‌ارزی انگلیسی برای متن شده است، آن هم بر اساس درکی عمیق از معنای خطوط و سبک کنشی که می‌تواند مناسب آن خطوط باشد. این کار چنان با موفقیت انجام شده است که گاه من با خواندن متن انگلیسی بیش از خواندن نسخهٔ فرانسوی، که خودم نوشته‌ام، می‌خندم!

امیدوارم خوانندگان انگلیسی‌زبان نیز بخندند و بخواهند این نمایشنامه‌ها به اجرا درآیند. دست انداختن ثروتمندان و قدرتمندان، به لحاظ کندذهنی و فقر فکری‌شان، توسط مردم پایین‌دست چیزی است که دقیقاً قانون جهانی کمدهای بزرگ را تشکیل می‌دهد، از کارهای آریستوفان در قرن چهارم پیش از میلاد تا کارهای چاپلین در قرن بیستم پس از میلاد.

## هیچ

سیبیلو و احمد

[احمد روی صحنه می‌آید و به شکلی تهدیدآمیز عصایش را به سمت تماشاگران می‌گیرد.]

احمد: دارید به چی نگاه می‌کنید؟ هیچی اینجا نیست. من، احمد، مطلقاً هیچ هستم. هیچ به تمام معنا. و باور کنید که نگاه کردن به هیچ دقیقاً مثل نگاه نکردن است. حالا ببینید من چطور هیچی هستم.<sup>۱</sup>

[بداهه‌گویی احمد دربارهٔ هیچ. او سعی می‌کند تا حد امکان باریک و آب‌رفته به نظر برسد، گویی روی صحنه در حال ناپدید شدن است.]

اگر یکی از شماها باهوش بود، واقعاً باهوش، یعنی از احمد و آینشتاین روی هم در سروسامان دادن به اوضاع این جهانِ هر دمبیل باهوش‌تر، مستقیم به هیچ‌چهرهٔ بی‌رخ من نگاه می‌کرد و می‌گفت: «هیچ احمد کوچولوی من، از کجا می‌دانی هیچ هستی؟ هان؟ اگر بدانی هیچ هستی، این خودش به دلیل آن

است که تو چیزی هستی. چون هیچ هیچ است، و نمی‌تواند چیز زیادی بداند. به خصوص چیزی غیر از هیچ را. آخر هیچ چیزی بلد است؟ مثل روز روشن است! برای دانستن هیچ مجبوری چیزی باشی، و نه هیچ». آن وقت بود که من احمد گاکول به نظر برسم. البته اگر هیچ بتواند گاکول باشد. آیا هیچ گول می‌خورد؟ این آب‌نبات چوبی است، اما هیچ چوبی چه جور چیزی است؟ چوب، ترق، شترق ...

[بداهه‌گویی احمد درباره هیچی و ترق و شترق]

در هر صورت شکی نیست. من، احمد، اگر به خاطر سیبیلو نبود نه می‌دانستم و نه هرگز می‌فهمیدم که هیچ هستم. آلبرت سیبیل. سیبیلو اصلاً و ابداً هیچ نیست. او سیبیل دارد. او اندازه یک ناو هواپیمابر گنده است. سیبیلو در سارج-له-کورنی باربر است. او یک چیزی هست، سیبیلو، و هیچ چیز نیست. و بعد روزی ... به شما نمی‌گویم. من، احمد، هیچ حرفی نمی‌زنم که یک وقت هیچ چیز حرفی نزده باشد. اینکه هیچ هیچی نمی‌گوید کاملاً طبیعی است. سیبیلو خودش به شما خواهد گفت. او یک چیزی است که چیزی می‌گوید. خیلی طبیعی است. سیبیلو! سیبیلو!

[سیبیلو ورودش را اعلام می‌کند.]

سیبیلوی عزیزم، به آنها بگو من کی‌ام. من، احمد. سیبیلو: چیزی به اسم «تو» وجود ندارد. فقط «همه شماها» وجود دارد. تو، تو فقط در همه شماهاست که وجود داری. همه شماها مهاجران از همه جای دنیا. آسیایی‌ها و آنهایی که از آفریقا آمده‌اند. آنهایی که

همه پول مستمری‌های اجتماعی را یک لقمه چپ می‌کنند. آنهایی که از صدقه سرشان ما دیگر کار نداریم، حتی کار رفتگری هم دیگر گیر ما نمی‌آید. همه شماهایی که جلوی خدا خم و راست می‌شوید؛ خدایی که مثل مرگ از شما می‌ترسید. اگر تویی در کار بود، و نه همه شماها، ممکن بود برای خودت کسی باشی، که می‌داند؟ اما خوشبختانه، توی تو در شکم همه شماها و دیگران است. همه مثل یک ردیف قالب بزرگ گنده! همه، مثل سلول‌های یک زندان بزرگ. همین و بس.

احمد: گامبو، تند نرو! این طور که معلوم است پس من کسی نیستم؟  
سیبیلو: شماها همه‌تان یک مشت از هیچ کم‌ترید.

احمد: چی به شما گفتم؟ از هیچ کمتر! نه فقط هیچ بودن، بلکه کمتر از هیچ بودن. اما چون از هیچ کم‌تریم، خب باید یک چیزی باشیم! بالای هیچ چیزی است، پایین آن هم چیزی دیگر.

سیبیلو: تو دوباره می‌خواهی مخم را تیلیت کنی، عرب شترسوار؟ کمتر از هیچ یعنی حتی هیچ‌تر از هیچ.

احمد: گامبو، تو چه جوری می‌توانی فرض کنی که هیچ می‌تواند کمتر یا بیشتر شود؟ در هیچ چیزی وجود ندارد. چند تا هیچ بیشتر باز هم هیچ است. این کار هیچ چیز را تغییر نمی‌دهد. هیچ شبیه صفر سیلیسیوس است. بالای صفر گرم است، زیر صفر یخ‌بندان. اگر من از هیچ کم‌ترم، من دارم یخ می‌زنم. آره یخ‌بندان است، سرد است ... هی، سیبیلو! تو داری یخ می‌زنی؟ می‌توانی حس کنی زیر صفر چه جوری است؟ آیا سی درجه زیر هیچ یخ می‌زنی؟ به خاطر از هیچ کمتر بودن از زمهریر هم سردتر است.

[سیبیلو یخ‌زده و حقیقتاً مانند سنگ بی حرکت مانده است.]